

غرب حتی در مرحله چهارم نیز به رغم عنوان استشراق علمی، با شدت بیشتر و شکلی دیگر، همچنان ادامه یافت و استمرار دارد. آخرین نمونه‌های آن را در فشار بر مسلمانان در همه کشورهای اروپایی و منع آنها حتی از پوشش اسلامی و یا تضييع حقوق قانونی و انسانی آنها، می‌توان دید.

مهم‌تر از همه، مسئله اعلام جنگ مقدس صلیبی از جرج بوش بارهبری صهیونیسم مسیحی بود که دو سال پیش آن را مطرح ساخت و بعضی ساده‌لوح‌ها گفتند که اشتباه لفظی بوده است و بعد هم بانگ مذهبی و سخنرانی «پاپ بندیک» استمرار یافت و عجیب آن‌که به خاطر همین سخنرانی اخیراً پاپ «مدال افتخار» هم از دانشگاه آلمان دریافت کرد. ایشان در پایان سخنرانی خویش پیشنهاد می‌کند که: «مجمع علمی ادیان و مذاهب حوزه علمیه قم» حتماً دو موضوع را به‌طور مستقل مورد تحقیق و بررسی کامل قرار دهد: یکی «استشراق و مستشرقین» و دیگری «تبشیر مسیحی‌گری» به ویژه در ایران و از زمان قاجار تا کنون... که فعالیت علنی آنها در شهرستان‌ها و حتی در خیابان‌های تهران، یا پخش مجانی جزوه و رساله‌ها و انجیل، هم اکنون آغاز شده است... که در راستای همان «هجمه صلیبی صهیونیستی» است.

## درنگی در فلسفه حقوق (۱) و (۲)

محمود حکمت‌نیا

اطلاعات: ش ۲۳۸۱۵-۲۳۸۱۴، ۱۱ و ۱۲/۱۰/۸۵

ایشان در ابتدای مقاله به تعریف و تبیین فلسفه حقوق می‌پردازند که: فلسفه حقوق به مفهوم «تأمل» «بیرونی» و انتقادی نسبت به مجموعه قواعد کلی و الزام‌آوری است که به منظور ایجاد نظم و استقرار عدالت برقرار می‌گردد. هدف فلسفه حقوق، شناخت بهتر و دقیق‌تر حقوق و نظام‌های حقوقی است. وی فلسفه حقوق را در چهار معنا به کار می‌برد: ۱. به معنای فلسفه مجموعه قواعد؛ ۲. به معنای فلسفه دانشی که این قواعد در آن بررسی می‌گردد؛ ۳. به معنای فلسفه نظام خاص حقوقی؛ ۴. به معنای فلسفه دانشی که برای تحلیل، فهم و تفسیر نظام حقوقی خاص شکل گرفته است. از میان معانی فوق، منظور از حقوق در اینجا؛ حقوق به معنای اول یعنی مجموعه قواعد حاکم بر روابط اجتماعی دارای ضمانت اجرا، صرف نظر از تبلور آنها در نظام معین است. چهار حوزه نظریه حقوقی عبارت است از: ۱. تحلیل حقوقی؛ ۲. روش‌شناسی حقوقی؛ ۳. نظریه دانش؛ ۴. تحلیل مفاد عقیدتی حقوق.

وی در ادامه به بخش هنجاری دانش حقوق پرداخته و آن را از این لحاظ مورد توجه قرار می‌دهد. مباحث مربوط به حقوق و قواعد آن را در دو سطح می‌توان بررسی کرد: سطح درون حقوقی و سطح برون حقوقی. همچنین مباحث برون حقوقی را می‌توان به دو لحاظ مورد

توجه قرار داد: توصیفی و هنجاری، در این میان به نظر می‌رسد فلسفه حقوق را بتوان شامل هر دو حوزه توصیفی و هنجاری دانست. یکی از راه‌های شناخت مباحث فلسفه حقوق، بر اساس شناخت موضوع و غایت این حوزه است. یعنی با دستیابی به یک تعریف تلاش کنیم مباحث آنرا یافته و در طبقات مناسب جای دهیم. ریشه این مباحث برخی مربوط به امور درون حقوقی و برخی مربوط به دیگر ساخت‌های علوم و دانش‌ها و معرفت‌های بشری است که بر حوزه حقوق تأثیر می‌گذارد و دانسته‌های موجود را با چالش روبه‌رو می‌کند. حقوق را می‌توان در دو محور کلی جای داد، دسته‌ای ناظر به حقوق به‌طور کلی و دسته‌ای ناظر به اجزا و مفاهیم حقوقی، مباحث راجع به فلسفه حقوق به‌طور کلی را می‌توان به مبانی، منابع، اهداف، متدلوژی، تفسیر، اجرا، معرفت‌شناسی حقوق و رابطه حقوق با دیگر علوم مانند رابطه حقوق و اخلاق تقسیم کرد. مباحث راجع به اجزای حقوق را نیز می‌توان در چستی قاعده حقوق، مفاهیم عدالت، حق، نظم، تکلیف و تعهد، ثبات و تفسیر قواعد و اموری از این قبیل دانست. نظریه حقوقی، از آن جهت که پدیده حقوق را تشریح و پیچیدگی‌های آنرا تبیین می‌نماید، دارای ارزش نظری است و از آن جهت که به نیازهای کاربردی در حوزه‌ها، روش‌شناسی در تفسیر قوانین، فنون قانون‌گذاری و تبیین ساختار حقوقی پاسخ می‌دهد، حائز اهمیت کاربردی است. همه می‌دانند که باید از قواعد و مقررات حقوقی تبعیت کرد. سؤال اساسی این است که منشأ چنین التزامی چیست؟ چرا باید از قوانین حقوقی تبعیت کرد؟ پاسخ به این چرایی مبنای حقوق محسوب می‌شود. در بحث مبنای حقوق، سخن بر سر دلیل و منشأ الزام قواعد به‌طور کلی است. مبنای حقوق دلیل الزام قواعد حقوقی صرف نظر از نهاد یا حکم و قاعده خاص است.

نظریه‌های حقوق طبیعی، در مجموع دارای سه شاخصه مهم هستند. هر نظریه حقوق طبیعی تعدادی قوانین پایه و اساسی ارائه می‌دهد که می‌توان بر اساس آنها درباره قوانین داورری کرد. شاخصه دوم این است که حقوق طبیعی یک نظریه اخلاقی و آرمانی است و از نیازهای عملی انسان فراتر می‌رود و شاخصه سوم این است که انسان در این دیدگاه موجودی مختار است و تا جایی از قواعد اطاعت می‌کند که این اطاعت با عقل سازگار باشد. در برابر این دیدگاه برخی دیگر به جای سه ضابطه، هفت معیار را برای نظریه‌های حقوق طبیعی برمی‌شمارند. سه معیار مشترک در مکتب حقوق طبیعی و اخلاقی عبارتند از: ۱. معیار تعمیم و قابلیت تعمیم؛ ۲. معیار آزادی؛ ۳. معیار کرامت ذاتی انسان. علاوه بر سه معیار مشترک فوق، نظریه‌های حقوق طبیعی چهار معیار اختصاصی دارند که عبارتند از: ۱. انسان موجودی عقلانی است بنابراین توان درک و فهم قواعد حقوقی را دارد؛ ۲. هنگامی که نیاز باشد تا اصول کلی بر موارد جزئی تطبیق داده شود، عقلانیت عملی به عنوان رشد توجیه به کار می‌رود. بنابراین راه معقولی برای تشخیص قواعد وجود دارد؛ ۳. وجود ارزش‌های بنیادین که خود وسیله رسیدن به اهداف دیگر نیستند. ارزش‌هایی هستند که خود هدف غایی

هستند و دارای اعتبار ذاتی بوده و نیاز به وضع قانون گذار ندارند؛<sup>۴</sup> ارزش های بنیادین کمال مطلوب را نشان می دهند، و انسان را از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب می رسانند.

در مقابل دیدگاه خردگرایی، اراده گرایی مطرح است. بر اساس این رویکرد، مبنای اعتبار قواعد حقوقی در ذات آنها نیست، بلکه اعتبار قواعد در اراده ای است که آنها را وضع می کند. بنابراین به جای سخن گفتن درباره ذات قوانین، باید از مشروعیت اراده ای سخن گفت که این قواعد را وضع کند. غالب تحقق گرایان، حقوق را دستور حاکم می دانند. مکتب تاریخی ریشه های اعتبار حقوق را در روح ملی می داند. همچنین طرفداران جامعه شناسی حقوقی نیز بر این باورند که، ریشه اعتبار قوانین را باید در وجدان عمومی جست و جو کرد. همه این دیدگاه ها در یک عنصر مشترک هستند و آن این که مبنای اعتبار قواعد حقوقی در اراده است نه در ذات قوانین. عده ای تلاش کرده اند مسئله مبنای درونی حقوق را از طریق تمسک به مفاهیم دینی پاسخ دهند. دیدگاه های دینی را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد. اراده گرایی محض و اراده گرایی حکیمانه که دل و کیو آن را خداشناسی عقلی (یا نیم عقلی) نام نهاده است. اولین مشکل مبتنی بر مسلک خداشناسی ساده و اراده گرایی محض، عدالت است. بر طبق این نظریه حقوق صرفاً بر اراده الهی، یعنی بر اوامر و نواهی صادر از طرف موجود برتر و بالاتر از هر کس و هر چیز استوار است. کسانی که حسن و قبح افعال را انکار می کنند، بر اراده گرایی محض و ساده اصرار دارند و در مقابل، عدلیه از اراده گرایی حکیمانه که بسیار با دیدگاه خردگرایی نزدیک است، دفاع می کنند.

اگر بخواهیم صورت روشن معرفت شناسی حقوقی را تعریف کنیم و میان کار حقوقدان و فیلسوف حقوق تمیز دهیم، می توان گفت معرفت شناسی حقوق، تأمل انتقادی نسبت به معرفت حقوقی به دست آمده در راه های به دست آوردن آن است. و تمیز کار حقوقدان و فیلسوف حقوق در این است که، حقوقدان به آنچه به عنوان فرمان مطرح است می پردازد و آنها را بررسی می کند و چه بسا درباره صحت و اعتبار آنها نیز اظهار نظر نماید؛ اما معرفت شناس حقوق، فرمان حقوقی را به عنوان یک معرفت و پدیده معرفتی بررسی می کند و شیوه دستیابی به آن را مورد ارزیابی قرار می دهد. پیش از این گفته شد که در فلسفه حقوق، گاه سؤال از چرایی الزام به قواعد می شود، پاسخ این چرایی «مبنای حقوق» محسوب می گردد. محل استخراج قواعد حقوقی، «منبع حقوق» محسوب می شود. منابع حقوق رابطه تنگاتنگی با مبنای حقوق دارد؛ زیرا با روشن شدن مبنا است که می توان پی به منبع برد.

مثلاً وقتی از دیدگاه حقوق طبیعی و خردگرایی سخن می گوئیم، اولین منبع حقوق، فطرت خواهد بود. در مقابل اراده گرایان، منبع حقوق را چیزی می دانند که بتواند اراده قانون گذار را نشان دهد. «روش شناسی» در اصطلاح دارای کاربردهای گوناگون است. گاهی روش شناسی به معنای شناخت ابزار و فنون و طرق تحصیل معرفت در یک حوزه دانشی معین به کار می رود. کاربرد دیگر روش شناسی، بررسی پایه های نظری، مکتب معین فلسفی

است. کاربرد سوم روش شناسی، اشاره به علمی است که در آن روش دستیابی به معرفت بررسی می‌شود. حقوق از دو جهت درگیر مباحث روش شناسی می‌شود: یکی به لحاظ کشف قواعد از منابع و دیگری تفسیر قواعد بدست آمده از منابع. به‌طور خلاصه پس از شناخت ماهیت فهم و یا پیش فرض گرفتن یک نظریه می‌توان روش شناسی در حقوق را بررسی کرد. در این بررسی سه عنصر مدخلیت دارد، یکی مبنای قانون‌گذاری، دیگر منبع و عنصر سوم مفسر و انسان به عنوان فهمنده است.

## بازگشت دین

گفت‌وگو با: کلاوس ایبر / محمد زمانی

همشهری، ش ۴۱۸۴، ۲۶/۱۰/۸۵

○ پروفیسور ادر شما از عبارت «پست سکولاریسم» چه معنایی را درمی‌یابید؟  
● در طول سکولاریزاسیون مذهب به‌طور اتفاقی از میان نرفت، بلکه صرفاً از فضای عمومی ناپدید و به امری شخصی تبدیل شد. اما امروز مذهب در حال بازگشت به فضای عمومی است. این بازگشت از نظر من به عنوان پست سکولاریسم تعریف می‌شود.

○ مسئله قابل رؤیت بودن یعنی این که آیا این بازگشت پدیده‌ای صوری است و نه واقعی؟  
● نه چیزی که می‌خواهم بگویم این است که در عصر سکولاریسم مذهب ناپدید نشده است، ولی در عرصه عمومی شکلی غیر قابل رؤیت یافته است. به گونه‌ای که در چنین فضایی دیگر از دین سخنی به میان نمی‌آید. در واقع سکولاریزاسیون با مصادره اموال و زمین‌های کلیسا، جلوگیری از دخالت آن در امور سیاسی و بازداشتن آن از اعمال سانسور در امر آموزش، پدیده‌ای بود که مذهب را به سکوت کشاند.

○ بدین ترتیب شما نظریه کلاسیک وبر درباره سکولاریزاسیون (یعنی اعتقاد وی مبنی بر این که به دلیل فرایندهای عقلانی سازی، مذهب وزن خود را از دست می‌دهد) رد می‌کنید؟

● بله من نظریه وبر را رد می‌کنم؛ چرا که وبر در این تئوری، این موضوع را که مذهب می‌تواند شکل وجود اجتماعی خود را تغییر دهد و به همین جهت است که از امری عمومی به امری خصوصی تبدیل می‌شود، در نظر نمی‌گیرد. من می‌خواهم این بحث را مطرح کنم که مذهب در حال بازگشت به مرحله پیشاسکولار است و این امری تضادفی نیست.

○ با این اوصاف شما فکر می‌کنید آیا هنوز آن نظریه سنتی که تعداد مؤمنین را رو به کاهش می‌داند، صادق باشد؟

● مذهبی که رو به افول است چیزی است که به نهادهای سنتی چون کلیسا تکیه دارد. در جوامع سکولار اشخاص رفته رفته گونه‌ای از مذهبی بودن خصوصی را پی گرفتند. این به معنای تعداد کمتر مؤمنان نیست، بلکه تنها به این معناست که آنهایی که مذاهب کلیسایی را